

حسین صفری نژاد*

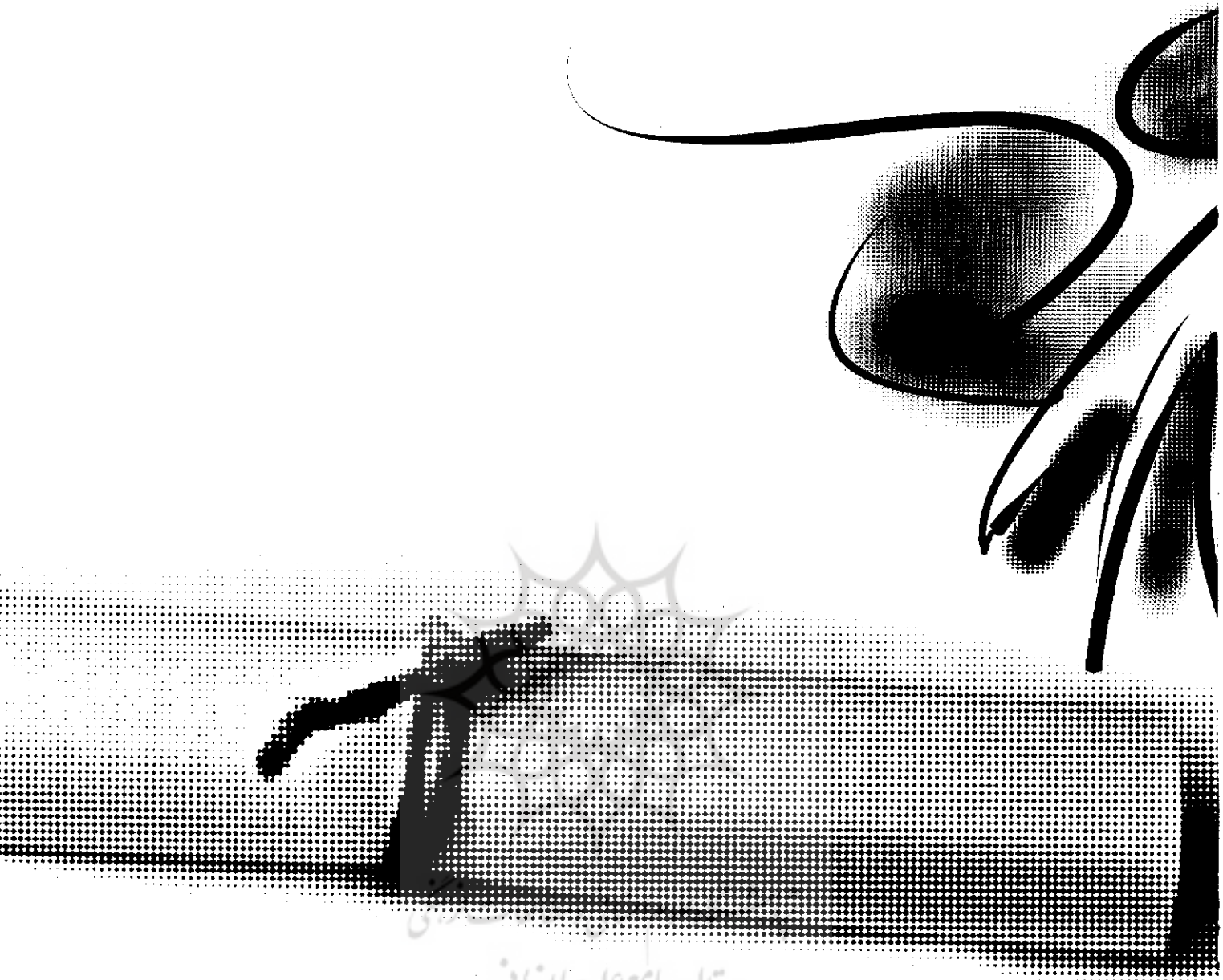
طنز

در ادبیات گذشته ایران

مقدمه

فرهنگ ادب ایران هر چند روانی بیان و ناب بودن مضامین بسیاری از سخنوران روشن بین دلیلی مهم در موفقیت و ماندگاری این آثار است؛ اما به کارگیری اندیشه‌های اجتماعی و بازتاب‌های انتقادی زنده و گویای آنان در قالب‌های طنز، هزل و حتی هجو را می‌توان یکی از مهم‌ترین دلایل جاودانگی این آثار به شمار آورد. اگرچه طنز در معنای واقعی - انتقاد اجتماعی - نتوانست تا پیش از عصر مشروطه به سبب اختناق سیاسی و اجتماعی شدید؛ به گونه‌ای کاملاً مستقل - در مقایسه با طنز در اروپا - تکامل یابد؛ اما انتقاد از اوضاع نابسامان زمان چنان زنده و زیبا در جای جای آثار این سخنوران به تصویر کشیده می‌شود که بی‌گمان می‌توان آن را چشم‌اندازی دقیق و حزن‌آمیز در شناخت جامعه ایران در ادوار تاریخ به حساب آورد. در این مقاله ساختار اجتماعی این فرآیند تاریخی - ادبی به عنوان یکی از قوی‌ترین ابزارها در حوزه علوم انسانی در ادبیات گذشته ایران مورد

موضوع علوم انسانی با پیچیدگی‌هایی به بزرگی تاریخ بشری و گستردگی همه دستاوردهای فرهنگی آن روبروست. استفاده از امکانات ارتباطی از سپیده‌دم تاریخ تا کنون بشر را در آستانه‌ای قرار داد که تنها به این ارتباط بسنده نکند؛ بلکه کیفیت آن را نیز مورد نقد و بررسی قرار دهد. جامعه‌شناسی تاریخی ورود انسان را به میدان نقد از توجه او به طبیعت و محیط پیرامونش می‌داند. در این میان طنز نیز به عنوان یکی از شاخه‌های مهم نقد اجتماعی به سبب شیوه‌های متنوع در بکارگیری ابزارهای مولد تبسم و خنده در گام نخست جایگاه ویژه‌ای در میان جوامع بشری از جمله فرهنگ و تمدن ایرانی می‌یابد. رواج فیلم‌ها، انتشار کاریکاتورها و مطالب طنزآمیز و اقبال و توجه عامه به آنها مبین آن است که اکثر قریب به اتفاق مردم از دیدن و خواندن این گونه آثار نسبت به آثار جدی لذت بیشتری می‌برند. در



سال جامع علوم انسانی

(ریبکا، ص ۱۴۰).

اما در چنین هنگامه‌ای که به یقین انتقاد بزرگ‌ترین جرم محسوب می‌شود؛ شاعران و نویسندگان به عنوان دستگاه پر قدرت تبلیغاتی بزرگ دربار که حتی گاه شکست و پیروزی شاهی را رقم می‌زدند، نقش بسزایی در بیان مضامین انتقادی از اوضاع نابسامان موجود حکومت حاکم داشتند. گروهی که خود را مصلحان جامعه و راهنمایان مردم می‌دانسته و به معرفت و روشن‌بینی واقعی رسیده بودند، چون امور را مطابق با واقعیت‌ها نمی‌دیدند، این امور برای آنان مضحک جلوه می‌نمود. بنابراین برای افشای ستم ستم‌پیشگان و نشان دادن چهره کریه‌شان طنز و شوخی را چاشنی کلام خود می‌کردند و زمین و زمان دنیای دروغین را به باد تمسخر می‌گرفتند. از این رو در تاریخ ادبیات ایران همه آنانی که درد مشترک داشته‌اند؛ از محیط آزارنده آزادگان روشن‌بین به یکسان در رنج و عذاب بودند و

بازبینی قرار می‌گیرد.

همه نظریه‌پردازان ادبی بر آن‌ند که هرگونه آثار و کلامی در جامعه به واسطه عوامل و تأثیرات زمان ایجاد می‌شود و هیچ نویسنده، شاعر و هنرمند راستینی نیست که اثرش مهر و نشانه عصر او را بر خود نداشته باشد. در واقع می‌توان اجتماع را بستر مناسب و دقیقی برای ایجاد و خلق آثار مختلف دانست. از سوی دیگر این خود عاملی مهم است تا بتوان از آثار ادبی یا تاریخی و ... هر دوره به اوضاع اجتماعی، فرهنگی حتی اقتصادی آن دوران پی برد.

«اوضاع مبهم و نداشتن تأمین در زندگی که ناشی از خودکامگی دهشت‌زای شرقی بود بر مردمی بشاش و ذاتاً گشاده‌روی سنگینی کرده و آنان را روحاً افسرده و پژمرده می‌ساخت ... شوخ طبعی که ایرانی در زندگی روزمره به حد وفور از آن برخوردار است در ادبیات فقط بندرت در برابر یک چنین وضع روحی عرض اندام می‌کند»

گاه با زبان برنده و گاه با کنایه و ایهام از ظلم ظالمان زمانه نالیده‌اند. شعر فارسی دری با مضمون هجو^۱ آغاز می‌گردد و چون اصول بنیان-های شعر فارسی از ادبیات تازی اخذ می‌شود، اشعار آنان از نوع هجو و هزل^۲ نیز به شعر ایران راه می‌یابد. (برای اطلاع بیشتر بنگرید به: محبوب، ص ۴۸) گرچه هجوهای شاعران این دوره همانند بسیاری از مضامین دیگر این سبک ساده، طبیعی، دور از اغراق و با الفاظ ملایم بیان می‌گردد مثلاً اوج شکایت رودکی (متوفی ۳۳۹ق) زمانی است که شخصی را که پدرش مصحف‌خوان گورستان و مادرش دف زن محافظ سرور بوده هجو می‌کند. اگرچه هرگز اثری از دریدگی و هتاکي - در مقایسه با هجوهی‌های دوران بعد - در کلام او دیده نمی‌شود.

«آن خر پدرت به دشت خاشاک زدی
ممانت دف و دورویه چالاک زدی
آن بر سر گورها تبارک خواندی
وین بر سر خانه‌ها تبوراک زدی»

(رودکی سمرقندی، ص ۱۲۵)
فردوسی (۳۲۹ - ۴۱۶ ق) نیز اگرچه در مهاجرات خود بشدت حشمت دستگاه محمودی را تحقیر می‌کند و عدم اقبال سلطان را به شاهنامه به سبب دوری از نسبی عالی و نژادی برتر می‌داند، اما هرگز کلام را از مرز ادب و اعتدال خارج نمی‌سازد.^۳

«بدانش نهد شاه را دستگاه
وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر شاه را شاه بودی پدر
بسر بر نهادی مرا تاج زر
اگر مادر شاه بانو بُدی
مرا سیم و زر تا به زانو بُدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود»

(برای اطلاع بیشتر از این هجو بنگرید به: فردوسی، ج ۱، ص ۹۸-۱۰۶).

اما با انقراض سلسله سامانی، هجوم ترکان غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی به ایران گردید: «و حکومت همین سلاله ترکان است که ایرانیان را از اندیشه استقلال و ملیت خود دور و برای اطاعت از هر قوم چه غلام فرومایه و چه شاهزاده بلند پایه آماده کرد» (صفا، ج ۲، ص ۳). در این ایام به سبب رواج فساد و توجه پادشاهان فاسد به ستایش همچنان که مدح جنبه مبالغه گرفت، هجو هم در طریق اغراق وارد شد و حتی گاه انتقادات اجتماعی، به نحوی که در حدیقه الحقیقه سنایی (متوفی ۵۲۵ - ۵۴۵ ق) ملاحظه می‌کنیم با هزل و سخنان رکیک همراه گردید.^۴ از چهره‌های شاخص هجو و هزل این دوران می‌توان انوری ابیوردی (متوفی ۵۸۱ ق) منجیک ترمذی (متولد ۲۷۰ یا ۲۸۰ ق) و به ویژه سوزنی سمرقندی (متوفی ۵۶۳ ق)

را نام برد. منجیک تیزبین محیط رذل نوازی را که نیرنگ بازی در آن مهتری به شمار می‌رود، زیر ضرب‌های تند انتقاد خویش می‌گیرد و «اگرچه می‌دانست که در افتادن به دریایی پر از نهنگ مجلسیان پادشاه با قومی دوروی و رنگ آمیز بیم جان داد بی‌محابا می‌سرود:

ای مجلسیان در گه شاه
دریای شما نهنگ دارد
از بهر خدا مرا بگویند
تا نان شما چه رنگ دارد»

(ادارچی گیلانی، ص ۱۹۴-۱۹۵).

نفرت و بدگویی‌های به ظاهر بی‌ارزش و بی‌ادبانه^۵ سوزنی بازتابی است فعال از واقعیت‌های عینی زندگی و فساد جامعه و اقبال حاکمان به آن و دربردارنده بسیاری از مضامین و درونمایه‌های اجتماعی دوران. اگرچه به اعتقاد برخی: «سوزنی قریحه خود را به هزالی و گزافه‌گویی انداخت و معاصران را به زخم زبان آزد و قسمت مهم اشعار او بهره باطل و نصیب فساد گردید» (فروزانفر، ص ۳۱۶). اما: «دیوان سوزنی بی‌تردید به عنوان سندی برای قضاوت درباره او همچنین به صورت نغمه‌ای ناهنجار که از میان چرب زبانی‌ها و خیال‌بافی‌های دیگران به گوش می‌رسد ارزش فوق‌العاده دارد.» (ریبکا، ص ۴۳۸-۴۳۹).

انوری نیز که به قول جامی (۸۱۷ - ۸۹۸ ق) یکی از سه پیامبر شعر فارسی است^۶ مانند خلف خود عبید زاکانی (متوفی ۷۷۱ ق) چون در زمانه خریداری برای علمش نیافت، به هزالی روی آورد تا داد خود را از کهنتر و مهتر بستاند^۷ اگرچه دیگر حیات «بدون زای زحمت»^۸ لحظه‌ای برایش ممکن نمی‌گردد. در آثار او زیباترین نمونه‌های اشعار انتقادی ادب فارسی را می‌توان دید. به راستی: «انوری در تصویر کاریکاتوری بعضی افراد و اشیا الحق استادی است بی‌بدیل» (شفیعی کدکنسی، ص ۵۱) برای نمونه در قطعه زیر وضع جامعه‌ای که در آن مردم را به اتهام‌های واهی می‌گرفتند و گرفتار می‌کردند و می‌کشتند بهتر از این نمی‌توان ترسیم کرد.

«روپهی می‌دوید از غم جان
روبه دیگرش بدید چنان
گفت خیرست بازگوی خبر
گفت خرگیر می‌کند سلطان
گفت خر نیی چه می‌ترسی
گفت آری و لیک آدمیان
می‌ندانند و فرق می‌نهند
خر و روپاهشان بود یکسان
زان همی ترسم ای برادر من
که چو خر بر نهنمدان پالان»

(انوری، ج ۲، ص ۷۰۱)

نیمه دوم قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم را می‌توان دوره تعصب و غلبه متعصبین، شدت اختلافات دینی، تخریب مدارس و

بی‌خبر از حقیقت و اهل زمانه انتقاد می‌کند. از سراسر اشعار وی بوی صلق و صفا شنیده می‌شود؛ صلق و صفای کسی که ریاورزی و پرده‌پوشی نمی‌کند و هر چه را به حس و عقل خود درمی‌یابد، بدون بیم و هراس و بی‌هیچ روی و ریایی بیان می‌دارد.

«گاوی است در آسمان و نامش پروین

گاوی است دگر نهفته در زیرزمین

چشم خردت باز کن از روی یقین

زیر و زبر دوگاو مستی خر بین»

(خیام، ص ۱۵۴)

«گر می‌نخوری طعنه مزین مستان را

بنیاد مکن تو حيله و داستان را

تو غره بدان مشو که می‌می‌نخوری

صد لقمه خوری که می‌غلام است آن را»^۱

(همان، ص ۹۹)

اما اندیشه انتقادی در قرن هفتم و هشتم شدت بیشتری می‌یابد با استیلای مغولان و حکومت‌های غیر صالح دیگر بر ایران، مفاسد اجتماعی رواج شگفت‌انگیزی یافت و به همان درجه انتقادات اجتماعی شدیدتر و سخت‌تر شد. کشتارهای بی‌امان و قتل‌عام‌های بی‌دری مردم بی‌دفاع و نظایر این فجایع سرلوحه بسیاری از اعمال و افعالی است که توسط این ویرانکاران در این دوره طولانی نزدیک به دو قرن رخ می‌دهد. نتیجه چنین واقعه دردناک مداومی طبعاً درهم ریختن مبانی حیات جامعه مفلوب و راه یافتن انحطاط و زبونی در آن قوم و پیدایش مفاسد مختلف اجتماعی را در پی خواهد داشت و سخنورانی چون سعدی (۶۰۶-۶۹۱ ق)، مولوی (۶۰۴-۶۷۲ ق) سیف فرغانی (متوفی نیمه اول قرن هشتم)، خواجه‌ی کرمانی (۶۹۸-۷۵۳ ق)، حافظ (متوفی ۷۹۱ ق) و بالاخره عبید زاکانی چون شیخ و حافظ، مفتی و محتسب را مزور و ریاکار می‌بینند.^{۱۱} این بغض‌ها را گاه به صورت شکایت‌های دردانگیز و گاه به صورت هزل‌های تکان دهنده در آثار خود جلوه‌گر ساخته‌اند.

سیف‌الدین محمد فرغانی در قصاید خود نه در اندیشه مدیحه‌سرایی است و نه به مقتضیات و شرایط زمان و مکان مجالی به ستمکارستانی و ستمگرپروری برای شاعران می‌دهد و تباهی و تبهکاری را در هر لباس و صورتی به باد انتقاد می‌گیرد.

«در عجبم تا خود این زمان چه زمان بود

کامدن من به سوی ملک جهان بود

بر سر خاکی که پایگاه من و تست

خون عزیزان بسان آب روان بود

مردم بی‌عقل و دین گرفته ولایت

حال بره چون بود چون گرگ شبان بود

من به زمانی که در ممالک گیتی



کتابخانه‌های مذاهب مختلف، تحریم فلسفه و علوم عقلی دانست که مبانی انحطاط شناخت صحیح تمدن اسلامی را پای‌ریزی می‌کند: «اصولیان ظاهرگرایی و خام برای اینکه بر اثر استدلال برهانی منافع مادی و پایگاه خود را در خطر می‌دیدند، فیلسوفان را صریحاً تکفیر می‌کردند.» (حلبی، ص ۴۴۴). غلبه بی‌سابقه علمای دروغین و مناقشات دینی در میان مردم، باعث شیوع انتقادات اجتماعی در ادب به‌ویژه شعر گردید که به صورت شدیدی در کلام ناصر خسرو قبادیانی (متوفی ۴۸۱ ق) - که هستی خود را بر سر اعتقادات و ایمان به آنان گذارد - آغاز می‌شود.

سنایی غزنوی نیز به تعصبات بیجای عوام و خواصی که تا سطح عوام تنزل نموده‌اند می‌تازد و تازیه‌های انتقاد خود را چنان سخت فرود می‌آورد که هیچکس نمی‌تواند از آن جان سالم به در برد.

«همه از راه صدق بی‌خبرند

آدمی صورتند لیک خرنند

همه دیوان آدمی رویند

همه غولان بی‌رهی پویند

هیچ نیافتند ز تقوی بوی

تهی از آب مانده همچو سبوی

مال ایتم داشته به حلال

خورده اموال بیوه و اطفال

از یتیمان و بیوگان دیار

کرده دایم بطونشان پر نار»

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۶، ص ۲۱)

به نظر او در این فریب‌آباد گیتی تنها تحمل و صبر کلید رهایی است.

«تا ببینی روی آن مردم کشان چون زعفران

تا ببینی رنگ آن محنت کشان چون گل، انار

جوهر آدم برون تازد بر آرد ناگهان

زین کسان آدمی کیمخت و خر مردم، دمار»

(سنایی غزنوی، ۱۳۶۲، ص ۱۸۴)

خیام نیشابوری (متوفی ۷۱۵ ق) نیز در رباعیات خود از زاهدان

هر که بتر پیشوای اهل زمان بود
ناخلف و جلف و خلف عادت ایشان
مادر ایام را چنین پسران بود...»

(سیف فرغانی، ج ۱، ص ۱۴۴-۱۴۵)

شاعر دیگر این دوره خواجوی کرمانی نیز درباره امرای عصر خود
سخنان طنزآمیز زیبایی دارد.

«روزی وفات یافت امیری در اصفهان
ز آنها که در عراق به شاهی رسیده‌اند
دیدم جنازه بر کف تونیان و من
حیران که این جماعت ازین تا چه دیده‌اند
پرسیدم از کسی که چرا تونیان شهر
از کارها جنازه‌کشی برگزیده‌اند
حمال مرده در همه شهری جدا بود
هر شغل را برای کسی آفریده‌اند
بر زد بروت و گفت که تا ما شنیده‌ایم
حمامیان همیشه نجاست کشیده‌اند.»

(خواجوی کرمانی، ص ۱۶۱)

هزل‌ها و انتقادات جلال‌الدین محمد مولوی نیز همچون
سنایی محملی است برای تعلیم^{۱۲} و بیان مسائل جدی. غرض او
از به کارگیری این شیوه از خنده و مزاح عادی فراتر می‌رود زیرا
که نگران تمهید روحانی و شرح درد اشتیاق خویش است. از این رو
حتی از به کار بردن الفاظ و واژگان مستهجن در انجام رسالتش ابایی
ندارد. شادروان دکتر عبدالحسین زرین کوب در کتاب بحر در کوزه در
فصلی به عنوان هزل یا تعلیم اگرچه روایت قصه‌های زشت و آنچه به
اعمال و اعضای پنهانی آدمی است را از دیدگاه عفت و اخلاق نقطه
ضعف مثنوی محسوب داشته، ولی با این همه معتقد است که مولانا

در میان داستان‌ها بیشتر به باطن و درونمایه آنها نظر دارد، تا قالب و
ظاهر آن. (زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۴۰۸)

سعدی شیرازی نیز در سرتاسر آثار جاودانه خود حتی قصاید،
مواعظ و غزلیات که جایگاهی است مناسب برای پروراندن مضامین
اخلاقی، مدحی و احساسات شخصی به انتقاد از سلاطین، زاهدان،
قاضیان، محتسبان و ... ریاکار و ستمگر می‌پردازد و حتی گاه نقد
صریح را وسیله‌ای مهم در تأثیر مبنای اخلاقی بر مخاطب می‌داند.
صراحت لهجه شیخ در ملاقات با آباقاخان مغول مؤید این مدعاست:

«شهی که حفظ رعیت نگاه می‌دارد
حلال باد خراجش که مزد چوپانیست
و گرنه راعی خلقت زهر مارش باد
که هر چه می‌خورد او جزیت مسلمانست.»

(سعدی، ۱۳۷۱، ص ۱۱۸۲)

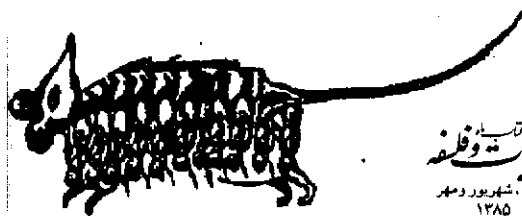
هزل از نظر او نیز جایگاه مناسبی برای بیان مسائل جدی است.^{۱۳}
تا بتوان «داروی تلخ نصیحت را به شهید ظرافت برآمیخته تا طبع
ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند» (سعدی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص
۱۹۱)

از این رو با تیغ زبان خود به جنگ تیر و کمان حاکم ظالم
می‌رود.

«حاکم ظالم به سنان قلم
زدی بی‌تیر و کمان می‌کند
گله‌ی ما را گله از گرگ نیست
این همه بیداد شبان می‌کند»

(همان، ص ۱۰۵۲)

حافظ این رند پاکباز و ستایشگر عشق و محبت در غزلیات
جاویدان خود اشعاری فراوان به طنز درباره حکام زمان، زاهدان ریایی،
صوفیان دغلكار ... سروده و پرده از سیمای ظاهری‌شان



برداشته است.

«زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند»

(حافظ، غزل ۱۹۹)

«صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد
پار دمش دراز باد آن حیوان خوش علف»

(همان، غزل ۲۹۶)

«فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس»

(همان، غزل ۲۶۹)

«عنان به میکده خواهیم تافت زین مجلس
که و عظمی بی عملان واجبست نشین»

(همان، غزل ۲۹۳)

«نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد
ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد»

(همان، غزل ۱۵۹)

اما: «چنانچه واقعاً بتوان یکی را هزل نویس خواند کسی جز عبید
نیست» (ریکا، ص ۴۳۴)، او که بی تردید مبتکرترین و تواناترین
«منتقد اجتماعی» تمام اعصار ادبیات گذشته فارسی به شمار می آید
با زبانی شیرین و ساده در بیشتر آثار خود عموم طبقات اجتماعی
زمان را مورد نقد قرار داده است. دورویی، نان به نرخ روز خوردن،
سخن نه براساس حق، بلکه در راستای غرضها و منافع شخصی به
منظور خوش آمدن زبردستان گفتن در تمام دوره عبید امری است
ساده و عادی؛ درست به همین سادگی که در حکایت زیرین از او
می خوانیم.

«سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادنجان بورانی پیش
آوردند خوشش آمد گفت بادنجان طعمی است خوش، ندیم در مدح
بادنجان فصلی پرداخت [سلطان] چون سیر شد گفت بادنجان مُضر

چیزی است و ندیم باز در مضرت بادنجان مبالغتی تمام کرد سلطان
گفت ای مردک نه این زمان مدحش می گفتمی؟ [ندیم] گفت من ندیم
تسوم نه ندیم بادنجان مرا چیزی می باید گفت که تو را خوش آید نه
بادنجان را». (عبیدزاکانی، ۱۹۹۹، ص ۲۳۳).

خوش ظاهر بدباطن بودن نیز در داستان منظوم موش و گربه او
در انتقاد از ریاکاران و محتسبان شیخ شده؛ از جمله امیر مبارزالدین
مظفری (۷۶۵-۷۰۰ق) و دستیارانش به شیوه تمثیلی ترسیم می گردد
که قابل کمال توجه و مطالعه است. اما در میان رسالات انتقادی
منثور آمیخته به شعر او اوج طنزپردازی عبید را می توان در رساله
اخلاق الاشراف مشاهده کرد. آنگاه که از طریق نقیضه پردازی^{۱۴} به
نقد موشکافانه اجتماع و معضلات آن می پردازد و بسیاری از صفات
اخلاقی رذیله اهل روزگار را «مذهب مختار» می نامد. حتی نام این
کتاب هم که اقتباسی است از کتاب اوصاف الاشراف خواجه نصیر
طوسی (متوفی ۶۷۲ق) نشانگر طعنه و تمسخر اوست به مفاسد
و مقابح اخلاق و اوصاف رجال روزگار که به راستی از اراذل
جهان بودند، نه افاضل دوران. وی در آغاز رساله خود، پس از بیان
ویژگی های اشراف حقیقی و اوصاف آنان می گوید که آن کتاب را بر
هفت باب قرار داده است. «هر باب مشتمل بر دو مذهب یکی مذهب

منسوخ، که قدما بر آن نهج زندگی کرده اند و یکی مذاهب
مختار که اکنون بزرگان ما اختراع فرموده اند و بنای امر
معاش و معاد بر آن نهاده هرچند که حد این مختصر به
هزل منتهی می شود، اما:

«آنکس که ز شهر آشنایی است
داند که متاع ما کجایی است»

(همان، ص ۲۸۱)

چنانکه ملاحظه می شود عبید نیز هدف خود را از بیان هزل،
انتقادی جدی می داند از اخلاق نکوهیده مردمی که در دوره
وحشت زای چنگیز و اعقابش به انواع مفاسد و رذیلتها تن داده و تا
دیرزمانی آن تأثیرات را بر فرزندانیشان به یادگار گذارده اند. برای نمونه

بخشی از باب چهارم (عدالت) را از این کتاب می‌خوانیم.

مذهب منسوخ

اکابر سلف عدالت را یکی از فضایل اربعه شمرده‌اند و بنای امر معاش و معاد را بر آن مؤسس گردانید و آنرا سبب نیک کامی شناختندی. بنابراین سلاطین و امرا دایم همت بر اشاعت معدلت و رعایت امور رعیت و سپاهی گماشتندی...

«عدل کن زانکه در ولایت دل

در پیغمبری زند عادل»

مذهب مختار

اما مذهب اصحابنا آن که این سیرت را اسنوی سیر دانسته‌اند و گفته که عدالت مستلزم خلل بسیار است... آن کس که عدالت ورزد و کسی را نزند و نکشد و مصادره نکند و خود را مست نسازد و به زیردستان عربده و غضب نکند مردم از او نترسد و رعیت فرمان ملوک نبرند... پادشاهان از پی یک مصلحت صدخون کنند» (همان، ص ۳۴۱-۳۴۲).

با انحطاط شعر در قرن‌های نهم و دهم و تسلط سلسله صفویه و مهاجرت شعرا و پیدایش سبک معروف به هندی و در پی آن بازگشت ادبی در قرون بعد، هزل و طنز فاقد نیروی دوران گذشته می‌گردد و ادبیات ایران از داشتن سخنور برجسته‌ای همانند عبید محروم می‌ماند اما تجربه‌ای که او در نثر برای طنز به انجام رسانده بود، در دوره تیموریان با نگارش بهارستان جامی و تدوین لطایف الطوائف فخرالدین علی صفی (متوفی ۹۳۹ق) متخلص به صفی ادامه یافت که فقط گنجینه‌هایی بودند مشحون از حکم، امثال و مواضع که تنها شعرا، نویسندگان و وعاظ به دانستن و به کار بستن آنها نیاز داشتند. اما در آن ایام نوعی شعر هزل‌آمیز رواج می‌یابد؛ که نمونه‌هایی از آن در اشعار عبید زاکانی به چشم می‌خورد^{۱۵}. جوابگویی و تضمین غزل‌های شعرای پیشین البته این بار با وصف اغذیه، اطعمه، اقمشه و... که خالی از شوخ طبعی و درونمایه‌های اجتماعی نبود، در اوائل قرن نهم توسط شاعری به نام بسحق اطعمه (متوفی ۸۱۴ تا ۸۳۰ق) انجام گرفت و چندی بعد به وسیله نظام‌الدین محمد قاری یزدی (متوفی ۹۹۳ق) در راه توصیف انواع البسه به کار گرفته شد^{۱۶} برای نمونه بوالسحاق پس از خواندن:

«مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو»

(حافظ، غزل ۴۰۷)

از حافظ به یاد گرسنگی‌های خود و هم‌ظرافت‌انش می‌افتد و

می‌گوید:

«طبق پهن فلک دیدم و کاس مه نو

گفتم ای عقل به ظرف تهی از راه مرو...»

دست بر ذنبه بریان زن و یخنی بگذار

سخن پخته همینست نصیحت بشنو»

(مولانا بسحق، ص ۹۳)

یا استقبال او از غزلی از سعدی:

«در شعر من از آن همه ذکر مزعفرست

کز هر چه می‌رود سخن دوست خوشترست»

(سعدی، ۱۳۷۵، ص ۴۸۲ - غزل ۶۳ ط)

بوی کباب می‌رسد از مطبخم بدل

«پیغام آشنا نفس روح پرورست»

در قلیه نیست حاجت مرواری نخود

«معشوق خوبروی چه محتاج زیورست»

در انتظار حلقه‌ی زنجیر حلقه‌چی

اصحاب را دو دیده چو مسمار بر درست

لوزینه ماهیی است که در دام رشته شد

یا طوطیی چو ماست که در بند شکرست ...

بسحق نسبت سخن خود مکن بقند

از بهر آنکه شعر تو غیر مکررست»

(مولانا بسحق، ص ۳۸)

اما طنز در سبک هندی به واسطه ویژگی‌های بیانی و شرایط اجتماعی شکلی خاص به خود می‌گیرد. در این روزگار که مانند عهد پیشین کشتن، مثله کردن، غارت نمودن اموال یکدیگر رواج دارد و آدم‌کشی نه تنها در زمره معایب و مثالب به شمار نرفته، بلکه حتی گویی از واجبات به حساب می‌آید، گسیختگی هر چه بیشتر اوضاع اجتماعی را سبب می‌گردد. شعر قریب به اتفاق شاعران این سبک بازگو کننده یأس و ناامیدی دورانی است که سخنوران اغلب با تبعید و شکنجه‌های گوناگون روبه‌رو می‌شوند که حتی گاه به مرگشان می‌انجامد. چنانکه: «هلالی به عبیدالله خان از یک که یک غارتگر تمام عیار بود نوشت:

«تا چند عبید از پی تالان باشی

تاراج گر ملک خراسان باشی

غارت کنی و مال یتیمان ببری

کافر باشم اگر مسلمان باشی»

پس از شکنجه و عذاب‌های گوناگون بر دارش آویختند و سنگش

زدند» (فاروق فلاح، ص ۳۱) از این روست که بیشتر شاعران این

سبک تنها «داروی یأس را با همه دردی موافق می‌دانند»^{۱۷}.

«بوی یأس از چمن جلوه امکان پیداست

دیگر ای بیدل غافل چه امیدست اینجا»

(بیدل دهلوی، ص ۹۳)

«دل آگاه نایاب است بیدل کاندین دوران

نشسته پنبه غفلت به جای مغز در سرها»

(همان، ص ۸۲)

«بی‌گناه است آسمان در تیره بختی‌های ما
اختر ما را فروغ شعله‌ی ادراک سوخت»

(صائب، ج ۲، غزل ۹۲۷)

«خطر بسیار دارد حرف حق با باطلان گفتن
سر منصور را بالین ز چوب دار می‌باشد»

(همان، ج ۳، غزل ۳۱۱۴)

«بر روی زمین هیچکس آسوده نباشد
گنجی بود آرام که در زیر زمین است»

(غنی کشمیری، ص ۴۲)

«سخت دل‌بستگی‌یی داشت به بالم صیاد
تا نشد بالش او پُر ز پَرَم خواب نکرد»

(همان، ص ۱۰۸)

اما نیمه دوم قرن دوازدهم تا اوایل قرن چهاردهم دوران بیدایش سبک بازگشت ادبی است که حاصل دوران آرام سلطنت بیست ساله کریم خان زند (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ ق) بود، و در واقع نهضتی علیه سبک هندی به شمار می‌آمد. از این رو از نظر مضمون و بیان کاملاً تقلیدی بود از شیوه شاعران سبک خراسانی و عراقی و از آنجا که گویندگان این دور، تقریباً همگی به دربار قاجار یا شاهزادگان آن وابسته بودند، شعر آنها از نظر مضمون تحولی نیافت و به هیچ‌وقت بازگو کننده مسائل اجتماعی نبود؛ بدین سبب شخصیتی ممتاز در ادبیات طنز این دوره ظهور نمی‌کند. تنها در این میان یغمای جندقی (۱۱۹۶-۱۲۷۲ ق) به سبب برخی از انتقادات اجتماعی‌اش چهره مشخصی می‌یابد. او که از میان طبقه محروم برخاست، اگرچه عمر خود را در جدال با حکام ستمگر می‌گذراند، اما اشعار طنزآمیزش جنبه صرف انتقاد اجتماعی را

ندارد. در حقیقت وی نتوانسته است به عقاید تند افراطی خود شکل سیاسی - اجتماعی دهد و بیشتر انتقاداتش جنبه انتقام‌جویی شخصی - هجو - می‌گیرد. او حتی در غزلیات و رباعیات به‌ویژه سرداربه نیز از به کاربردن الفاظ و مضامین بسیار تند و رکیک هیچ ابایی نمی‌کند. با وجود این اگرچه: «یغما در اغلب موارد به فکر انتقام‌جویی شخصی است... اما هیچ شاعر هجونویسی تا روزگار یغما معایب و مفاسد زمان خود را مانند او بیرحمانه فاش نکرده است.» (آرین‌پور، ج ۱، ص ۱۱۶)

«شیخ خشک از صوفی تر نشناسم

وز بی بصری کور ز کر نشناسم

در پوزش من اسب متازید ایراک

دیری است که تا گاو ز خر نشناسم»

(یغمای جندقی، ص ۴۳۰)

«صوفی صفت بد رگی آخر تا کی

در صورت مردم سگی آخر تاکی ...»

(همان، ص ۴۳۵)

«زاهد به کتابی و کتاب من و تو

سنگ است و صراحی انتساب من و تو

تو مرده کوثری و من زنده‌ی می

مشکل که به یک جو رود آب من و تو»

(همان، ص ۴۳۱)

اما دوران مشروطه (اواخر دوره قاجار ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ هـ ق) را اوج طنزپردازی می‌توان دانست. رواج ترجمه و نشر کتاب، آگاهی از مضامین آزادی، وضعیت سیاسی و اجتماعی و نیز ادبیات و آشنایی با غرب همه و همه زمینه را برای رواج و گسترش انتقاد و طنز آماده می‌سازد. این دوره را به یقین می‌توان شکوه طنز اجتماعی دانست و مقالات پویا و رسای دهخدا (متوفی ۱۳۷۵ ق)، اشعار فارغ از هر نوع محافظه‌کاری ادبی و ساده نسیم شمال (۱۲۸۷ - ۱۳۵۲ ق) و مضامین انتقادی بدیع و تازه ایرج میرزا (۱۲۹۱ - ۱۳۴۴ ق) و ... را موفق‌ترین نمونه‌های طنز این دوره است که در لابه‌لای مطبوعات کشور انتشار یافت. چون تحلیل آثار آن سخنوران شوخ طبع و نویسندگان طنزپرداز مجال بیشتری می‌طلبد، در فرصتی دیگر به بررسی آثار این دوره پرداخته خواهد شد.

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رشت
پی نوشت

1. Satire
2. Lampoon
3. Facetiae

۴. دلایل زیادی بر اصالت نسبت هجای فردوسی در دست است که یکی از آنها پاکی لفظ است که در خور سخن فردوسی است و پاکی گفتاری که در آن وجود دارد می تواند مؤید صحت انتساب آن به فردوسی باشد. (کاسب، ص ۵۰).

۵. البته سنایی در حدیقه الحقیقه هدف خود را از هزل جز تعلیم نمی داند.

هزل من هزل نیست تعلیم است
بیت من بیت نیست اقلیم است
تو چه دانی که اندرین اقلیم
عقل مرشد چه می کند تعلیم؟
شکر گویم که نزد اهل هنر
هزل من از جد دیگران خوشتر
(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷، ص ۷۱۸)

۶. در هجا گویی دشنام مده پس چه دهم
مرغ بریان دهم و بره و حلوا و حریر
مثل نان فطیر است هجا بی دشنام
مرد را در شک خیزد از نان فطیر
(سوزنی سمرقندی، ص ۴۴).

۷. اشاره است به این رباعی جامی در بهارستان
در شعر سه تن پیامبرانند
هر چند که لاتبی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را
فردوسی و انوری و سعدی
(جامی، ص ۸۷).

۸. اشاره است به این قطعه انوری:
ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم
که اندر طلب رآته هر روز بمانی
رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی
(انوری ج ۲، ص ۷۵۱).

عبیدزاکانی نیز به سبب بی توجهی شاه و سلاطین به اشعار جدی او به واسطه علاقه به خوشگذرانی های شاهانه، به مسخرگی و مطربی روی می آورد تا داد خود را از مهتر و کهتر بستاند (برای اطلاع بیشتر بنگرید به: عبیدزاکانی، ۱۳۴۶، مقدمه).

۹. اشاره به این شعر انوری:
اگر انوری خواهد از روزگار

که یک لحظه بی زای زحمت زید
مگس را پدید آورد روزگار
که تا بر سر رای رحمت رید
(انوری، ج ۲، ص ۶۴۶).

۱۰. فلسفه خیام اپوزیون روحی زبده اندیشمندان آن دوران علیه قشریت و رژیم دینی و اشرافی عباسی و سلجوقی بود (طبری، ص ۲۱۳).

۱۱. می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند
(حافظ، غزل ۲۰۰)

۱۲. هزل تعلیم است آن را جد شنو
تو مشو بر ظاهر هزلش گرو

هر جدی هزل است پیش هازلان
هزل ها جد است پیش عاقلان
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۳۵۵۹-۳۵۶۰)

۱۳. به مزاحمت نگفتم این گفتار
هزل بگنار و جد از او بردار
(سعدی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۰۶).

14. paradox

۱۵. در لطایف عبید ۱۶ قطعه از یک بیته تا شش بیته آمده که شاعر در هر یک از آنها بیت یا مصرعی از استادان پیشین را تضمین کرده و در این کار بیش از همه به شیخ اجل سعدی نظر داشته. (بنگرید به عبیدزاکانی، ۱۹۹۹، مقدمه (Xlii)).

۱۶. چون شیخ بسحق در اطعمه دیگ خیال بر آتش فکرت نهاد من
نیز در البسه و اقمشه معانی در کارگاه دانش بیار نهم چنانچه از ما کول
ناگزیر است از ملبوس نیز چاره نیست. فی الجمله از او کشکینه و از ما
پشمینه. (بنگرید به: نظام قاری یزدی، مقدمه).

۱۷. داروی یأس با همه دردی موافق است
زین یک دوا هزار مرض را دوا کند

(کلیم کاشانی، ص ۲۵۳).

منابع

۱. آریان، قمر (۱۳۵۲)، «ویژگی ها و منشأ پیدایش سبک هندی در سیر تحول شعر فارسی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال نهم، شماره دوم.
۲. آریان پور، یحیی (۱۳۵۷)، از صبا تا نیما، تهران، شرکت کتابهای جیبی.
۳. اداره چسی گیلاتنی، احمد (۱۳۷۰)، شاعران همعصر رودکی، تهران، موقوفات ایرج افشار.
۴. انوری (۱۳۶۴)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. بیدل دهلوی، مولانا (۱۳۷۱)، کلیات دیوان، با تصحیح خال

- محمد خجسته و خلیل الله خلیلی، تهران، فروغی.
۶. جامی، عبدالرحمان (۱۳۶۹)، بهارستان، به کوشش بی. ادیب، تهران، صابر.
۷. حافظ (۱۳۸۱) دیوان غزلیات، به اهتمام غنی و قزوینی، تهران، لوح محفوظ.
۸. حلبی، علی اصغر (۱۳۷۷)، تاریخ طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام، تهران، بهیمنی.
۹. خواجهسوی کرمانی (۱۳۷۴)، دیوان، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، پازنگ.
۱۰. رودکی سمرقندی (۱۳۷۳)، دیوان، براساس نسخه سعید نفیسی، تهران، نگاه.
۱۱. ربیکا، یان (۱۳۵۴)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عینی شهابی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، سیری در شعر فارسی، تهران، نوین.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۶)، بحر در گوژه، تهران، انتشارات علمی.
۱۴. سعدی (۱۳۷۱)، کلیات: رسائل نثر، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ققنوس.
۱۵. سعدی (۱۳۷۴)، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
۱۶. سعدی (۱۳۷۵)، غزلیات، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ققنوس.
۱۷. سنایی غزنوی (۱۳۵۶)، برگزیده حدیقه سنایی، به کوشش ناصر عاملی، تهران، طهوری.
۱۸. سنایی غزنوی (۱۳۶۲)، دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، کتابخانه سنایی.
۱۹. سنایی غزنوی (۱۳۷۷)، حدیقه الحقیقه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. سیف فرغانی (۱۳۶۴)، دیوان، به تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، فردوسی.
۲۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، مقلنس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)، تهران، سخن.
۲۲. صائب (۱۳۶۴)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۳. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۷)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران،
- فردوسی.
۲۴. عبید زاکانی (۱۳۴۶)، کلیات، تهران، شرکت نسبی اقبال و شرکاء.
۲۵. عبید زاکانی (۱۹۹۹)، کلیات، به اهتمام محمدجعفر محبوب، نیویورک.
۲۶. عمر خیام (۱۳۷۳)، رباعیات، با مقدمه و تصحیح محمدعلی فروغی و قاسم غنی، تهران، ناهید.
۲۷. غنی کشمیری (۱۳۶۲)، دیوان، به کوشش احمد کرمی، تهران، تالار کتاب.
۲۸. فاروق فلاح، غلام (۱۳۷۴)، موج اجتماعی سبک هندی، تهران، انتشارات ترانه.
۲۹. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه، به تصحیح زول مول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۰. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۸)، سخن و سخنوران، تهران، خوارزمی.
۳۱. کاسب، عزیزالله (۱۳۶۴)، چشم انداز تاریخی هجو، تهران، ناشر مؤلف.
۳۲. کلیم کاشانی (۱۳۶۲)، دیوان، با مقدمه مهدی افشار، تهران، زرین.
۳۳. محبوب، محمدجعفر (بی تا)، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، فردوس.
۳۴. مولانا بسحق حلاج شیرازی (بی تا)، دیوان، شیراز، کتابفروشی معرفت.
۳۵. مولوی (۱۳۶۳)، مثنوی، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار.
۳۶. ناصر خسرو (۱۳۷۸)، دیوان، به تصحیح جعفر شعار و کامل احمدنژاد، تهران، قطره.
۳۷. نظام قاری یزدی (۱۳۵۹)، دیوان البسه، مقدمه محمد مشیری، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایرانی.
۳۸. یغمای جندقی (۱۳۶۷)، دیوان اشعار، به کوشش علی آل داوود، تهران، انتشارات توس.

